

- عرض سلام و ادب دارم خدمت شما آقای امینی خواه به برنامه خودتان خوش آمدید.

- بسم الله الرحمن الرحيم. بنده هم عرض سلام و خسته نباشید دارم خدمت شما و همه عزیزانی که بحث امروزمان را می‌شنوند.

- سلامت باشید. خیلی متشکرم. ما به شنوندگان گرمی هم گفتیم که امروز داریم درباره بصیرت انقلابی جوانان صحبت می‌کنیم و شاید از دید عده‌ای، جناب آقای امینی خواه این باشد که بگویند این بصیرت حتماً یک پیری می‌خواهد که به این بصیرت رسیده باشد و در آن وادی در مورد آن فکر کنند. اینکه ما بگوییم جوانان بصیر و انقلابی، شاید یک مقدار واژه‌ای باشد برای یک عده که بگویند مگر می‌شود جوان و بصیرت، بصیرت برای یک انسان باتجربه است و این موارد. برای ما در مورد آن صحبت می‌فرمایید.

- خدا حفظتان کند. بله. اتفاقاً رهبر انقلاب چند سال پیش فرمودند که جوانان مسائل را از بسیاری از این سیاسیون کهنه‌کار و خلاصه پیراهن پاره کرده ظاهری ما مسائل را خیلی بهتر می‌فهمند. حضرت آقا چند سال پیش فرمودند. بصیرت آنکه لازم دارد، اول از همه، عدم تعلق انسان به یک بخش است. انسان زمانی که به یکجایی تعلق دارد، این مانع فهم او می‌شود. مانع این می‌شود که بتواند خوب تشخیص دهد. من اگر مثلاً بین چهار غذا مخیر بودم و به یکی از آن‌ها علاقه خاصی داشتم، آن وقت دیگر طبعاً فکر من، عقل من خوب کار نمی‌کند که بتوانم این‌ها را خوب آنالیز بکنم و بتوانم تشخیص دهم که کدام یک بیشتر به درد من می‌خورد. من می‌خواهم هر جور شده به یک نتیجه‌ای برسم و طبیب و کارشناسی را پیدا بکنم که همین غذایی را که دوست دارم، برای من تأیید بکند و به نحوی آن را از صحبت او بیرون بکشم. اتفاقاً چون جوانان تعلقاتشان کمتر است، دل‌بستگی‌هایشان به این مادیات و این مسائل کمتر است به همین دلیل بصیرتشان هم بیشتر است؛ یعنی راحت‌تر مسائل را تشخیص می‌دهند، راحت‌تر عبور می‌کنند. درست است که به‌ظاهر احساسی‌تر هستند، هیجانی تصمیم می‌گیرند؛ ولی در واقع همین احساس و هیجان‌اتشان به این برمی‌گردد که تعلق‌خاطری به چیزی و جریانی ندارند و راحت می‌توانند عبور کنند و به قول امروزی‌ها و به اصطلاح فرنگی آن، سوئیچ بکنند از یک طرف به طرف دیگر. اتفاقاً بصیرت در جوانان از این جهت خیلی بیشتر دیده می‌شود و شور و حرارت هم، ان‌شاءالله همین فردا راهپیمایی، من و شما که برویم، شور و حرارت جوانان و آن انگیزه و آن فهمشان را می‌بینیم؛ یعنی مسائل را چقدر خوب و دقیق می‌فهمند و افراد را چقدر خوب تشخیص می‌دهند که گاهی بعضی از افراد که تجربیات ظاهری آن‌ها بیشتر باشد، این قدری خوب



به اصل مسئله منتقل نمی‌شوند که یک جوان بیست‌ساله، بیست‌ودو-سه‌ساله، سریع لبّ مطلب را گرفته است و جناح‌ها و جریان‌ها را شناخته است و آسیب‌ها و تهدیدها را تشخیص می‌دهد و می‌فهمد.

- خدمتتان عرض کنم که این یک بخشی از ماجرا بود که این طوری شما فرمودید، یک بخش دیگر آن این می‌شود که چطور جوان به این بصیرت برسد؟

- بله. ببینید اصل بحث که همان بخش عدم تعلق بود که عرض کردم، آن حالا باید تعلق به چه چیزی باشد؟ تشخیص چه چیزی باشد؟ تشخیص حق باید باشد. بالاخره هر ادعایی لزوماً واقعی نیست. انسان‌های مدعی، زیاد داریم. اداواطوار و فیلم بازی کردن زیاد است و در زندگی‌هایمان هم الی‌ماشاءالله زیاد می‌بینیم. اگر انسان توانست خوب تشخیص بدهد که چه کسی واقعاً واقعی است و چه کسی دروغ می‌گوید و چه کسی راست می‌گوید، این خودش می‌شود تشخیص درست و بصیرت می‌شود، و نکته اصلی هم باز در همین مسئله، اصلی و فرعی کردن است. حالا تعابیر مختلفی می‌شود در اینجا به کاربرد. حضرت آقا چند سال پیش فرمودند که جلاد و شهید، جایشان با یکدیگر عوض نشود. خیلی وقت‌ها مسائل جزئی این قدری به آن‌ها پرداخته می‌شود، مسائل فرعی این قدری به آن‌ها پرداخته می‌شود، این قدری پررنگ می‌شود، که مسائل اصلی گم می‌شوند. من ماجرای حضرت موسی (ع) و فرعون را برای شما مثال بزنم. حضرت موسی (ع) در دربار فرعون قتلی را انجام داده بود و با مشت زده بود و یکی از این‌ها را کشته بود و شاید خیلی هم به حق نبود. هرچند اصل کار او درست بود؛ ولی به هر حال به اصطلاح امروزی، خطای انسانی بود این قتلی که حضرت موسی (ع) انجام داده بودند. چند سالی هم فاصله گرفت و بعد از چند سال به مصر بازگشت و همه این ماجراها را فرعون داشت می‌پوشاند و فقط یک چیز را برجسته می‌کرد و آن هم این بود که حضرت موسی (ع) یکی از افراد او را کشته است. حضرت موسی (ع) خوب می‌فرمایند که چرا اصلاً من باید در دربار تو بزرگ می‌شدم؟ تو این همه بچه را کشتی که من به دنیا نیامم و من را در دربار خودت بزرگ کردی و می‌خواستی من را از مادرم جدا کنی. این‌ها همگی نادیده گرفته می‌شود و بعد به این مسئله فرعی و جزئی ضریب داده می‌شود. این قسمت‌ها است که بصیرت به میان می‌آید و فرعون‌ها، کارهایشان شناخته می‌شود و موسی‌ها از مظلومیت و غربت درمی‌آیند.

الآن ببینند، این انقلاب ما چهل سال است که ما آمریکا و هرکسی را که زور می‌گوید، دلیل کرده‌ایم و این مردم دیگر ضدضربه شده‌اند و زیر بار هیچ زوری نمی‌روند و هیچ کسی هم جرئت نمی‌کند به این‌ها دیکته بکند، مگر از طریق برخی از خائنین داخلی و گرنه خود مردم که تسلیم نمی‌شوند و زیر بار نمی‌روند. این جریان اصلی انقلاب ما چهل سال رشد کردیم و خوب طبعاً در اثر این پیشرفت‌مان، آسیب‌هایی به ما وارد شده است و تحت فشارهایی هستیم. این یک بخش فرعی ماجراست. اصل ماجرا این است که ما قدرتمند شدیم و کسی جرئت نمی‌کند تهدیدمان بکند و کسی جرئت نمی‌کند که به ما تعرض بکند. این اصل ماجرا است. اگر فردی نتواند این اصل و فرع را خوب



تشخیص دهد، یعنی از جریان انقلاب فاصله بگیرد و دل بستگی هایش را از دست بدهد به خاطر؛ مثلاً گرانی‌ها و مشکلات معیشتی هست که البته نباید باشد که البته ناحق است که البته باید درست شود که در آن هیچ بحثی نیست؛ ولی خوب آن‌ها بحث‌های فرعی هستند. جوان با بصیرت این دو را از هم تشخیص می‌دهد. این دو را از هم تفکیک می‌کند. می‌فهمد که اصل این جریان انقلاب، پیشرفت انقلاب، حقانیت انقلاب، سر جای خود و این مشکلات فرعی سر جای خودش است و این دو را باهم قاتی نمی‌کند و اتفاقاً اقدام می‌کند به حل مسائل جزئی و فرعی.

بله. بسیار ممنون و متشکرم حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای امینی خواه. لطف فرمودید که امروز هم در خدمتتان بودیم. ارادت داریم.

- سلامت باشید. خدا حفظتان کند.